

شریعت سنگلجی

روحانی اصلاح‌گرای دورهٔ رضاشاه^۱

یان ریشار

ترجمهٔ مهرداد عباسی

یادداشت مترجم

در یکصد و پنجاه سال اخیر، نهضت اصلاح دین در جهان اسلام مسیرهای متفاوت و گاه حتی متعارضی را پیموده است. اما بی‌گمان یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های فکری عمدهٔ نظریه‌پردازان اصلاح‌گرایی در جهان اسلام در دورهٔ معاصر، چه در اندیشهٔ شیعی و چه در اندیشهٔ اهل سنت، دین‌پیرایی یا ناب‌گرایی دینی بوده است. اگرچه این جریان فکری در جوامع شیعی و سنی به گونه‌های مختلفی ظهور یافته و واکنش‌های متفاوتی را در عرصهٔ سیاست و اجتماع آنان برانگیخته است، عناصری مشترک در دیدگاه‌های همهٔ پیش‌گامان این جریان قابل تشخیص است. بازگشت به قرآن و استفادهٔ حداقلی از حدیث، رویکرد عقل‌گرایانه به متون دینی، تأکید خاص بر آموزهٔ توحید و مبارزه با انواع مظاهر شرک و خرافات، و مخالفت جدی با عناصر غیراسلامی و به‌ویژه اسرائیلیات از جملهٔ این عناصر مشترک است و در زمرهٔ لوازم و نتایج این جریان مهم فکری در اسلام معاصر به حساب می‌آید. یکی از شاخص‌ترین نمونه‌ها برای این جریان مدرسهٔ فکری المنار در مصر است که سیدجمال‌الدین اسدآبادی آغازگر آن بود، محمد عبده آن را تثبیت کرد، و محمد رشیدرضا آن را به اوج خود رساند. رشیدرضا از جملهٔ مشهورترین مصلحان دینی در جهان اسلام است که او را از شاخص‌ترین نمایندگان اندیشهٔ سلفی در میان اهل سنت معرفی کرده‌اند. هم‌زمان با فعالیت رشیدرضا در مصر، جریان فکری سلفی در ایران نیز نماینده‌ای داشت: شریعت سنگلجی، که مقالهٔ حاضر به بررسی زندگی، فعالیت‌ها و اندیشه‌های دینی او اختصاص یافته است.

^۱ ترجمه‌ای است از:

Yann Richard, *Sharī'at Sangalajī: A Reformist Theologian of the Riḍā Shāh Period*, in *Authority and Political Culture in Shi'ism*, (ed.) Said Amir Arjomand, Albany: State University of New York Press, 1988, pp. 159-177.

شریعت سنگلجی (۱۲۷۱-۱۳۲۲ش) یکی از عالمان شیعی اصلاح‌گرا در دوره پهلوی اول است که می‌توان او را در زمره شخصیت‌های مهم و تأثیرگذار در تاریخ اندیشه دینی ایران معاصر قلمداد کرد. سنگلجی با الهام‌گیری از برخی جنبه‌های دین‌پیرایی در اندیشه سلفی قصد اصلاح پاره‌ای از عقاید و اعمال شیعیان را داشت، اما عمده آرا و دیدگاه‌های وی با واکنش‌ها و انتقاهای تند و گزنده از جانب جریان غالب روحانیت شیعه مواجه شد. با این حال، نوشته‌ها و گفته‌های سنگلجی و به‌ویژه سلوک رفتاری او در مقطعی تاریخی که جامعه ایران در حال تجربه تجدد و مواجهه با دنیای جدید بود گروهی از دین‌داران و حتی برخی از روشنفکران آن دوره را به سوی او کشاند. اندیشه دینی سنگلجی و نوع رویکرد او به دین اسلام و عقاید شیعه، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، در نسل‌های بعدی تا به امروز تداوم یافته و طرفدارانی را در میان محققان و نویسندگان حوزه دین پیدا کرده است. به‌رغم اهمیت این روحانی اصلاح‌گرا در تحولات و مجادلات دینی-سیاسی ایران در دوره پهلوی اول و دوم، پژوهشی آکادمیک و انتقادی درباره او و حلقه اطرافیان و پیروان اندیشه او انجام نشده است. نوشته حاضر ترجمه مقاله‌ای تحقیقی درباره زندگی و اندیشه سنگلجی است که از یک‌سو واکنش عالمی شیعی را به تجددگرایی در ایران نشان خواهد داد و از دیگر سو پرتوی بر تاریخ اندیشه اصلاح دین در ایران معاصر خواهد افکند.

یان ریشار (متولد ۱۹۴۸)، ایران‌شناس مشهور فرانسوی، این مقاله را در نخستین سال‌های پس از انقلاب (۱۳۶۵) و ظاهراً در زمان حضورش در ایران نوشته و حتی برای نگارش مقاله با برخی از نزدیکان سنگلجی گفتگو کرده است. وی نه اسلام‌شناس است نه سیاست‌شناس، بلکه شیفته و دل‌داده ایران و به معنای دقیق کلمه ایران‌شناس است و قریب به اتفاق پژوهش‌ها و نوشته‌های او در سی و چند سال گذشته به ابعاد مختلف ادبیات، دین، تاریخ، سیاست، اندیشه و فرهنگ در ایران معاصر اختصاص دارد. ریشار در این مقاله با رهیافتی توصیفی-تحلیلی و از طریق مطالعه احوال و آثار شریعت سنگلجی، کوشیده است تا رابطه دین و دولت در عصر پهلوی اول و نحوه مواجهه دستگاه رضاشاه با روحانیت را به‌طور خاص نشان دهد. افزون بر این، وی تلاش دارد تا گفتار و کردار سنگلجی را همچون واکنشی از جانب عالمی شیعی-ایرانی به تمدن غرب و ارزش‌های دنیای جدید ببیند. اگرچه ریشار سال‌ها پیش و پس از انقلاب در ایران حضور داشته است و زبان فارسی را خوب می‌داند و با تاریخ ایران معاصر و عقاید شیعه به‌خوبی آشناست، بدیهی است که همچون هر محقق غربی‌نگاهی «از بیرون» به موضوع دارد و برخی تحلیل‌های او در این مقاله نیز، همچون هر نوشته تحقیقی دیگر، ممکن است قابل مناقشه و نقد باشد. امیدوارم ترجمه این مقاله به‌کار تألیف‌های آکادمیک و انتقادی مرتبط با این موضوع بیاید.

مقدمه

در پاره‌ای از مطالعات اخیر درباره تاریخ اندیشه دینی در ایران معاصر، دوره حکومت رضاشاه را دوره سرکوب مطلق و همه‌جانبه روحانیت شیعه معرفی کرده‌اند.^(۱) اما مطالعه دقیق نوشته‌های جدلی منتشرشده پس از سقوط رضاشاه نشان می‌دهد که طی این دوره، درحالی‌که روحانیان سنتی نیک می‌دانستند که از طریق سکوت می‌توان این دوره طوفانی را پشت سر گذاشت، برخی عالمان جسور می‌کوشیدند تا با توسل به اصلاحات دینی تجدد فکری را تحقق بخشند. اگرچه این عده اندک از عالمان اصلاح‌گرا در حلقه‌های روحانیت سنتی منزوی بودند، تأثیرشان بر طبقه جدید نخبگان ایرانی کاملاً مشهود بود.

در مقاله حاضر، بی‌آنکه بخواهم روش‌های سرکوب‌گرانه رژیم پهلوی در تضعیف قدرت اجتماعی علمای دینی را انکار کنم، از طریق مطالعه‌ای موردی نشان خواهم داد که وضعیت سرکوب در ایران دوره رضاشاه به‌اندازه ترکیه دوره کمال آتاتورک مطلق و همه‌جانبه نبود. بر این اساس، راحت‌تر می‌توان فهمید که چرا برنامه سکولاریزاسیون پهلوی برای ایجاد تغییر در حلقه‌های دینی ایران ناکام ماند. در ایران آن دوره جریانی اصلاح‌گرا شبیه سلفیه مصر وجود داشت که هم با علمای سنتی مرتبط بود و هم با قدرت سیاسی حاکم بر کشور.

مطالعه دقیق ایران پس از شهریور ۱۳۲۰ نشان می‌دهد که گروه‌های مختلف دینی، از نیروهای سیاسی سازمان‌یافته مانند شاخه اسلامی جبهه ملی به رهبری آیت‌الله کاشانی گرفته تا فعالان تندرویی نظیر فداییان اسلام، در صحنه سیاسی کشور سربرآوردند. چنین گروه‌هایی بدون شک هم از حمایت حلقه‌های دینی برخوردار بودند و هم توان کافی برای مجادلات ایدئولوژیک در خود می‌دیدند.

از میان نوشته‌های دینی در دوره جنگ جهانی دوم، کتاب مشهور آیت‌الله خمینی با عنوان کشف الاسرار - که ردیه‌ای است بر انتقادات علی‌اکبر حکمی‌زاده از نهاد روحانیت - گوشه‌ای از مسائل مناقشه‌انگیز آن دوره را باز می‌نماید. حکمی‌زاده، که کسوت روحانیت را کنار گذاشته بود و در سال‌های ۱۳۱۳-۱۳۱۴ خورشیدی مدیریت نشریه تجددگرای همایون را بر عهده داشت، در کتابچه‌ای

با عنوان *اسرار هزارساله* (منتشر شده در ۱۳۲۲) با رویکردی تجددگرایانه عملکرد روحانیت آن دوره را به نقد کشید. حکمی زاده معتقد بود که روحانیان برای تحکیم و تداوم قدرت خودشان عقاید و باورهایی نادرست را در میان مردم ترویج کرده‌اند، از جمله اعتقاد به شفاعت پیامبر و امامان و امامزادگان، باور به فره علمای، عدم مشروعیت نهادهای سکولار، و مخالفت با علم و تمدن.^(۲)

اسرار هزارساله در نشریه احمد کسروی، که به مخالفت با روحانیت و دفاع از پالایش عقلانی دین شهره بود، به چاپ رسید. در پایان این کتابچه، حکمی زاده به طور مستقیم از هم‌قطاران سابقش در قم با پرسش‌هایی درباره این موضوعات انتقاد می‌کند: (۱) ساختن گنبد و بارگاه برای پیامبر و ائمه و حاجت و شفا خواستن از آنها؛ (۲) ارزش و اعتبار استخاره و انواع غیب‌گویی‌ها؛ (۳) جایگاه واقعی امامت در میان عقاید، با توجه به اینکه خدا در قرآن به صراحت از آن سخن نگفته است؛ (۴) احادیثی که می‌گویند ثواب زیارت و مراسم عزاداری از ثواب شهادت بیشتر است؛ (۵) حدود اختیارات مجتهد در دوره غیبت؛ (۶) آزادی روحانیان در گفتن حقایق؛ (۷) مشروعیت حکومت غیردینی؛ (۸) مشروعیت مالیات از جانب حکومت غیردینی؛ (۹) مشروعیت قوانین وضع شده به دست بشر؛ (۱۰) تحمیل احکام شریعت بدون تفاوت و تغییر نسبت به زمان پیامبر، در حالی که بخشی از همین شریعت در دوره کوتاه نزول وحی نسخ شده بود؛ (۱۱) اینکه چرا خدا به اشرف مخلوقاتش اجازه نداده است تا برای فهم احکام دین از عقل و علم استفاده کند؛ (۱۲) احادیث ناسازگار با عقل بشر؛ (۱۳) علت بی‌علاقه شدن مردم به دین.

لحن پرخاش‌گرانه حکمی زاده در دوره‌ای که سانسوری اعمال نمی‌شد نوشته‌های جدلی شدیدالحنی را از جانب علما در پی آورد.^(۳) گروهی از کسبه بازار از آیت‌الله خمینی - که بعدها در قم به تدریس فلسفه پرداخت - در یکی از سفرهایش به تهران خواستند تا پاسخی قاطع و جامع به حکمی زاده بدهد. تألیف *کشف الاسرار* پاسخ به همین درخواست بود. آیت‌الله خمینی در این کتاب مفصل انتقادات حکمی زاده را یک‌به‌یک رد کرد، و همچنین به اسطوره پرزرق و برق تجددخواهی - که دیکتاتوری رضاخان از غرب کپی‌برداری و به مردم تحمیل کرده بود - حمله برد. او در این کتاب فقط نام‌های عده اندکی از افراد و گروه‌های موردنظرش را ذکر کرد: وهابیت؛ میرزا ابوالفضل گلپایگانی، نویسنده بهایی؛^(۴) و پیروان کسروی، که الهام‌بخش حکمی زاده بود (با اینکه در کتاب حتی یک‌بار نام کسروی یا حکمی زاده ذکر نشده، حضور آنها به سادگی قابل تشخیص است). دست‌آخر اینکه آیت‌الله خمینی چهار بار نام شریعت سنگلجی را در این کتاب آورد.^(۵)

می‌توان گفت که سنگلجی خطرناک‌ترین دشمن آیت‌الله خمینی بود. نخست، به این دلیل که وامدار سیاست‌های رضاشاه نبود و (نظیر حکمی زاده) به لحاظ ایدئولوژیک سازش‌کار به‌شمار نمی‌آمد و از این جهت نقطه‌ضعفی نداشت؛ همچنین به هیچ‌وجه (نظیر کسروی) مرتد به حساب نمی‌آمد؛ و

مهم‌تر از همه اینکه سنگلجی، با اینکه متأثر از اندیشه‌های وهابی بود، بر پای‌بندی به عقاید شیعه تأکید داشت و به‌عنوان عالمی فرهیخته، با ترویج مستمر ایده بازگشت به قرآن، از اسلام در برابر غرب‌گرایی و مادی‌گرایی دفاع می‌کرد.

زندگی سنگلجی^(۶)

میرزا رضاقلی در ۱۲۷۱ شمسی در سنگلج تهران در خانواده‌ای ریشه‌دار که برای قاجارها کار می‌کردند به دنیا آمد. پدر بزرگش - که او هم رضاقلی نام داشت -^(۷) اهل علم بود، اما به سبب نابینا بودن نتوانست در دستگاه حکومت خدمت کند. پدر رضاقلی‌ما، شیخ حسن سنگلجی (د ۱۳۱۰)، تحصیل علوم دینی را ادامه داد و برای خودش در تهران نامی دست‌وپا کرد. او ظاهراً از حامیان شیخ فضل‌الله نوری - پسرعمویش^(۸) - در برابر مشروطه‌خواهان در سال ۱۲۸۸ بوده، هرچند در آن رخداد مهم سیاسی نقش مهمی نداشته است. این دو عالم دینی در میدان سنگلج (که دره‌ای طبیعی در مرکز شهر تهران بود) همسایه یکدیگر بودند. پس از پیروزی مشروطه‌خواهان، شیخ حسن فرزندان را فرستاد تا به شیخ فضل‌الله پیشنهاد دهند که در خانه آنها پناه بگیرد. به محض اعدام شیخ فضل‌الله، شیخ حسن صحنه را ترک کرد و راهی سفر حج شد.

سنگلجی علوم دینی سنتی را با جدیت در تهران فرا گرفت. وی تعالیم شیخ محمدرضا تنکابنی (د. ۱۳۴۵، پدر محمدتقی فلسفی) را دنبال می‌کرد، و همچنین در فقه شاگرد شیخ عبدالنبی مجتهد نوری، در حکمت شاگرد میرزا حسن کرمانشاهی، در کلام شاگرد شیخ علی متکلم نوری، و در عرفان شاگرد میرزا هاشم اشکوری بود. درباره چهارسالی که او به همراه برادرش آقامحمد مهدی در نجف گذراند (۱۲۹۷ تا ۱۳۰۱) اطلاع چندانی در اختیار نیست. در آن زمان، عراق درگیر رخدادهایی خشونت‌آمیز در پیوند با نهضت ۱۹۲۰ شیعیان در برابر استعمار انگلیس بود، اما شاهدی دال بر تأثیرگذاری سنگلجی در این نهضت در دست نیست.

گفته‌اند که سنگلجی در نجف نخستین کتابش را نوشت که البته درباره آن چیز زیادی نمی‌دانیم، تنها اینکه آیت‌الله آقا سید محمدکاظم یزدی، عالم بزرگ شیعی [و صاحب العروة الوثقی]، با مطالعه این کتاب به نویسنده آن لقب «شریعت» داد.^(۹)

شریعت پس از بازگشت از نجف به تهران در همان مسجد خانوادگی سنگلج که پیش‌تر نیز سخنرانی‌هایی در آنجا داشت مستقر شد. پس از اینکه رضاخان «رضاشاه» شد و عده علمایی که می‌توانستند با او مناسبات «عادی» داشته باشند کاهش یافت، خیلی زود سیل تقاضاهای مقامات به سوی شریعت روانه شد.

سنگلجی، پیش از عزیمت به نجف، همراه پدرش با رضاخان - که در آن زمان افسر قزاق بود - در سنگلج ملاقات کردند و در ۱۲۹۵، این دو نفر خطبه عقد رضاخان و تاج‌الملوک را جاری کردند. تاج‌الملوک، که دختر یکی از افسران قزاق بود، بعدها مادر محمدرضا پهلوی و خواهران او شد. با وجود اینکه شریعت اهل جاه‌طلبی نبود و از هرگونه فعالیت سیاسی پرهیز داشت، ظاهراً در همه عمر مناسبات جسورانه‌اش را با حکومت رضاشاه حفظ کرد.

همین نکته نشان‌دهنده تمایز سنگلجی با بیشتر هم‌قطاران روحانی اوست. معروف است که اقدامات مستبدانه رضاشاه در اموری چون آموزش، دادرسی، خدمت سربازی و کشف حجاب که برای تسریع برنامه سکولاریزاسیون انجام می‌شدند خشم عالمان دینی را برانگیخته بود. رضاشاه بعد از تلاش برای تثبیت جمهوری یعنی همان زمانی که به حمایت علما نیاز داشت، خود را فردی دیندار نشان می‌داد. اما این تصویر چندان دوام نیاورد و در نتیجه فردی چون آیت‌الله کاشانی دیگر از او حمایت نکرد. تنها روحانی عالی‌مقام که با رضاشاه مناسباتی دوستانه و متقابلاً محترمانه داشت میرزا محمدحسین نائینی (د. ۱۳۱۴) بود، که در نجف زندگی می‌کرد و از برخی نزاع‌ها برکنار بود.^(۱۰) رضاشاه حتی گاهی نائینی را مرجع تقلید خودش می‌خواند. در مواردی که علما ترجیح می‌دادند با تحمل وضع آزارنده موجود اصول و اهداف والاتری را محفوظ نگاه دارند، تنش‌های ناشی از سیاست مدرنیزاسیون به‌طور موقت فروکش می‌کرد. شیخ عبدالکریم حائری یزدی (د. ۱۳۱۵) حتی در زمان احیای حوزه علمیه قم که کار به برخورد علنی کشیده شده بود سکوت اختیار کرد.^(۱۱)

چند تن از اعضای رژیم جدید به‌طور منظم به دیدار سنگلجی می‌رفتند، از جمله علی‌اکبر داور، وزیر دادگستری، که از نزدیکان و شاگردان او بود. داور نخستین کسی بود که مجموعه قوانین مدنی ایران را تدوین کرد. شریعت از او خواسته بود تا «حقوق مدنی ایران» را به‌نحوی روشن‌مند از آثار کلاسیک فقه شیعه از جمله لمعه شهید اول استخراج کند، و او نیز دست‌آخر کمابیش همین کار را انجام داد. داور که می‌خواست سنگلجی را وارد کارهای رسمی و اداری بکند، حتی سمت ریاست دیوان عالی کشور را به او پیشنهاد کرد. اما سنگلجی با استناد به این بیت حافظ که «برو این دام بر مرغ دگر نه/ که عنقا را بلند است آشیانه»^(۱۲) از پذیرش این پیشنهاد که با دغدغه‌های او سازگار نبود سر باز زد. گفته‌اند که سنگلجی در طول عمرش هیچ هدیه‌ای از جانب مقامات یا مؤمنان را، حتی در قالب عواید موقوفات دینی، نمی‌پذیرفت. او زندگی ساده‌ای داشت و تنها از راه تدریس خصوصی امرار معاش می‌کرد. شهرت او که ناشی از صداقت و شرافت انسانی‌اش بود بسیاری از روشنفکران زمانه را که به علمای سنتی بی‌اعتماد بودند جذب او کرده بود.

بر اساس شواهد و قراین موجود، چندان از نزدیکان سنگلجی در همان دوره به گروه تقی ارانی («پنجاه‌وسه نفر» مشهوری که در ۱۳۱۶ زندانی شدند) یا پیروان احمد کسروی پیوسته بودند. اگرچه

در ذکر نام شاگردان و نزدیکان سنگلجی - که در حال حاضر زنده‌اند - باید احتیاط کرد، با این حال، می‌توان از افراد زیر نام برد:

۱) اسدالله روئین مبشری: وکیل، فلسفه‌دان، فعال حقوق بشر، و وزیر دادگستری کابینه بازرگان. مبشری پاره‌ای از سخنرانی‌های سنگلجی را منتشر کرد و یکبار نیز ملاقاتی میان سنگلجی و احمد کسروی ترتیب داد (گفتگوی این دو با واکنش تند کسروی به‌طور ناگهانی پایان یافت؛ ظاهراً از آنجاکه سنگلجی حاضر نشد تا از اختلافات شیعه و سنی چشم بپوشد، کسروی خانه محل ملاقات را ترک کرد).

۲) عبدالوهاب فرید تنکابنی: روحانی جسور (د. ۱۳۶۰). وی کتابی حاوی اندیشه‌های سنگلجی درباره آموزه رجعت منتشر کرد و تا پایان عمر به همان اندیشه‌ها پای‌بند بود.^(۱۳)

۳) محمدجواد مشکور: محقق پرکار و پرتألیف به‌ویژه در حوزه زبان‌شناسی و فرقه‌شناسی. او خواهرزاده شریعت و تنها فردی از حلقه اوست که پژوهش درباره اسلام را به صورت آکادمیک ادامه داد و در حال حاضر استاد دانشگاه تهران است.

۴) محمدتقی فلسفی: واعظ مشهور که نخستین درس‌هایش در وعظ و خطابه را نزد سنگلجی فراگرفت. فلسفی، به‌رغم همکاری‌اش با رژیم شاه در دهه ۱۳۳۰، در جمهوری اسلامی نیز شخصیتی تقریباً رسمی به شمار می‌آمد.

۵) حسین قلی مستعان: روزنامه‌نگار مشهور و ویراستار روزنامه اطلاعات. وی چند روز پس از مرگ سنگلجی در مراسم یادبود او در مقابل رادیو تهران سخنرانی کرد.

۶) علی‌پاشا صالح: منشی سفیر آمریکا. برادر او، الله‌یار صالح، سفیر ایران در آمریکا در دوره مصدق بود. در اثنای جنگ جهانی دوم، زمانی که سنگلجی به طرفداری از نازی‌ها متهم شد و روس‌ها تصمیم به بازداشت او داشتند، صالح جرج آلن، سفیر وقت آمریکا، را متقاعد کرد تا به نفع سنگلجی پادرمیانی کند. وی همچنین مترجم تاریخ ادبیات ایران ادوارد براون به فارسی است.

۷) احمد فردید: فیلسوف. وی یکی از شخصیت‌های تأثیرگذار بر جلال آل‌احمد و الهام‌بخش نقد او بر غرب در کتاب مشهور غرب‌زدگی بود.

گروهی از روشنفکران سرشناس آن دوره که تعالیم سنگلجی را پی می‌گرفتند، به مواضع ایدئولوژیک کاملاً متفاوت و متنوعی روی آوردند. اما به‌رغم انعطاف‌پذیری ایدئولوژیک تعالیم او، این نکته مهم را باید به خاطر داشت که آن تلقی از اسلام که سنگلجی به مخاطبان‌ش عرضه می‌کرد، دست‌کم در برخی جنبه‌ها، با اسلام رسمی نهاد روحانیت در تعارض بود.

مخاطبان سنگلجی به‌اندازه‌ای گسترده و مشتاق بودند که جلسات چهارشنبه‌شب‌های مسجد سنگلج به مجالسی منظم و تقریباً همیشگی تبدیل شده بود. در ۱۳۱۰، سنگلجی این مسجد را

گسترش داد و «دارالتبلیغ اسلامی» نامید (بعدها آیت‌الله شریعتمداری برای نهاد خودش در قم از همین نام استفاده کرد). در ۱۳۱۸، حکومت میدان سنگلج را - به سبب ملاحظات زیست‌محیطی - تخریب و پارک‌شهر را به جای آن احداث کرد. بدین ترتیب، شریعت مجبور به ترک محله سنگلج شد و در خیابان فرهنگ، مسجدی مدرن و بدون مناره شبیه به مساجد وهابیان ساخت. در شبستان اصلی این مسجد بالکنی وجود داشت که امکان می‌داد زنان جدا از مردان در جلسات حضور یابند. گنجایش مسجد در مجموع بین دویست تا سیصد نفر بود. شریعت بعدها در زیرزمین همین مسجد دفن شد، و نشان یادبود مزار او صرفاً لوحی دیواری از سنگ مرمر بود. برادر کوچکتر شریعت، محمد سنگلجی (استاد فقه دانشکده حقوق دانشگاه تهران؛ د ۱۳۵۹) در قسمت جنوبی حیاط مسجد ساختمانی معمولی با دو مناره افزود و آن را «رواق قرآن» نامید. در حال حاضر (سال ۱۳۶۴)، کمیته انقلاب اسلامی این مسجد را تصرف کرده و در محل مقبره سنگلجی ستاد فرماندهی تأسیس کرده، به نحوی که پوستره‌های آنها روی کتیبه‌ها را پوشانده و تنها چیزی که از خیابان پیداست نشان «دارالتبلیغ اسلامی» است.

سنگلجی عالمی مورد احترام تحصیل کرده‌ها و روشنفکران بود. در سال ۱۳۱۱ از او دعوت کردند تا با رایبندرانات تاگور، شاعر و فیلسوف هندی، که در راه بازگشت از اروپا به ایران آمده بود ملاقات کند.^(۱۴) این ملاقات در قالب جلسه‌ای رسمی با حضور عده‌ای از رجال و روشنفکران بانفوذ برگزار شد. اما گفتگوی این دو به نحوی غیرمنتظره به پایان رسید، و طرفین مناظره بدون فهم مواضع یکدیگر جلسه را ترک کردند.

محبوبیت و بی‌طرفی سنگلجی موقعیت هم‌قطاران او را که از مواضع خاص اعتقادی این عالم مستقل آزاده بودند تحت الشعاع قرار می‌داد. سنگلجی، به خلاف حکمی‌زاده و کسروی، در برابر عالمان شیعی، همواره به ادله دینی استناد می‌کرد و به کرات از قرآن شاهد می‌آورد. او در تمام عمر از اتهام تکفیر در رنج بود. مبشری نقل می‌کند که یک‌بار که سنگلجی را به خانواده‌اش دعوت کرده بود، مادرش وقتی که فهمید مهمانش چه کسی است، برایش غذا آماده نکرد و از خانه بیرون رفت، و حتی زمانی که بازگشت، همه آنچه را «دشمن اسلام» آلوده کرده بود، پاک کرد یا دور ریخت. خود سنگلجی در مقدمه یکی از کتاب‌هایش تصدیق می‌کند که دشمنانش تصمیم به قتل او داشته‌اند:

یکی از مؤیدات و معدّاتی که ... مرا به حقایق قرآن آشنا کرد، هجوم حوادث گوناگون و جفاهای چرخ بوقلمون بود به مفاد «السعادة بنت المتاعب» (سعادت و خوشبختی نتیجه رنج و تعب است). از اینای زمان رنج فراوان کشیدم و سبب آن این بود که اولاً محسود اقران واقع شدم بواسطه اینکه مورد بعضی از نعمتهای الهی بوده از علم حظی داشتم و از عمل صالح نصیبی. از این جهت همه قسم به آزارم کوشیدند و هر افترا و توهین که به یزید و شمر زده

نشده بود بالنسبه به من مرتکب شدند، حتی دو بار قصد کشتن مرا کردند لکن خداوند مرا حفظ فرمود.^(۱۵)

(پس از سقوط رضاشاه در ۱۳۲۰، یکی از دشمنان روحانی سنگلجی به شیخ قلی نامی، که در انبار مهمات کار می‌کرد، مأموریت داد تا او را در مسجدش به قتل برساند. این فرد ظاهراً وقتی به آنجا رسید و شنید که سنگلجی دربارهٔ اسلام سخن می‌گوید از تصمیم خود برگشت و توبه کرد).^(۱۶)

اواخر سال ۱۳۱۸ سنگلجی به حج رفت. در راه حج، او از آلودگی شهر نجف آزرده شد و احساسش را دربارهٔ این سفر در نسخه‌ای از کتاب محمدحسین کاشف‌الغطاء - که از نویسنده در آن دوره دریافت کرده بود - نوشت و در آنجا از مسلمانان خواست تا به‌جای اینکه عمرشان را صرف ضدعفونی و این قبیل مقولات مدرن کنند، به احکام طهارت که در قرآن هست روی بیاورند.

شریعت در واپسین سال‌های عمرش آزادی سیاسی پدیدآمده در ایران را که ناشی از تجاوز ارتش بریتانیا و روسیه و سقوط دیکتاتوری رضاشاه بود تجربه کرد. محمدرضا پهلوی، شاه جدید بیست‌و یک‌ساله، سنگلجی و دو برادرش را برای مشورت به کاخ احضار کرد. ظاهراً در آن جلسه شریعت به شاه جوان گفته بود که از سرنوشت پدرش درس بگیرد، زیرا اگر مردم او را می‌خواستند، هرگز مجبور به ترک کشورش نمی‌شد.

سنگلجی زندگی سختی داشت. وی در پانزدهم دی ۱۳۲۲ (مطابق با نهم محرم ۱۳۶۳) در سن پنجاه و چند سالگی و درحالی‌که بسیار ضعیف و رنجور شده بود، در اثر بیماری تیفوس درگذشت. دو هفته بعد، برادر کوچک او، آقا محمدمهدی، استاد دانشکدهٔ الهیات دانشگاه تهران، در اثر همین بیماری همه‌گیر از دنیا رفت. اما مرگ واقعی شریعت بدون شک سکوت بعد از وفات او و بی‌توجهی به احوال و اندیشه‌های اوست. صرف‌نظر از چند مقاله در روزنامه‌ها و یک جلد یادنامه که در ۱۳۲۳ منتشر شد، نام او به تدریج در حال حذف از تاریخ ایران است. علمای سنتی هرگز نپذیرفتند که این عالم اصلاح‌گرا به‌عنوان شخصیتی که در آگاهی دینی ایرانیان مدرن نقش داشته است در یادها باقی بماند.

اندیشهٔ سنگلجی

محور اندیشهٔ شریعت را سه موضوع اساسی تشکیل می‌دهد: (۱) بازگشت به آموزهٔ توحید و دست‌کشیدن از اعتقاد به شفاعت امامان و امامزادگان؛ (۲) انکار برخی عقاید متأخر همچون رجعت؛ (۳) نکوهش خرافات که در تمایل طبیعی انسان به شرک ریشه دارد و مانع تعامل مسلمانان با تمدن جدید است.

توحید

توحید پیام اصیل اسلام است و از این رو، اصلاح‌گران جدید مسلمان بر پالایش و پیرایش دین برای بازسازی آموزه توحید تأکید کرده‌اند. تثبیت چنین ایده‌ای در میان شیعیان شاید دشوارتر از اهل سنت باشد، زیرا شیعیان برای ائمه جایگاهی کمابیش فوق‌طبیعی قایل‌اند و به‌طورخاص غیبت و ظهور امام دوازدهم را امری اعجاز‌آمیز می‌دانند.

سنگلجی کتابی را به‌طورکامل به مسئله توحید اختصاص داد. او در کتاب *توحید عبادت*. یکتاپرستی به انواع گوناگون شرک حمله می‌کند از جمله امامزاده‌ها، پوشیدن حلقه‌ها و سنگ‌های گران‌بها (او می‌نویسد که خودش نیز به‌تازگی در سفرش به مکه از این‌گونه چیزها خلاص شده است)، تبرک به درخت و سنگ و نظایر اینها، قربانی برای غیرخدا (به‌گفته‌ی وی، منشأ این عقیده مسیحیان‌اند که می‌گویند عیسی خودش را فدا کرد تا گناهان مردم پاک شود، و برخی شیعیان نادان نیز معتقدند که امام حسین (ع) به همین سبب شهید شد)، نذر برای غیرخدا، دعا و استغاثه به غیرخدا، تنجیم و تطییر و تشوم و نظایر اینها.^(۱۷)

بخش عمده کتاب در نقد آیین‌ها و اعمال افراطی گروهی از شیعیان در مواجهه با انبیا و اولیای دین است که گاه آنها را به مقام خدایی می‌رسانند. به نظر سنگلجی، واسطه‌گرفتن میان خالق و مخلوق - یعنی درخواست یاری و روزی و شفا از آنها - به معنای اعتقاد به اولیایی غیر از خداست، که همان شرک است. انبیا و اولیا را نباید همچون وزیران پادشاهان دانست که چون به درگاه الهی نزدیک‌ترند عرایض بندگان را پیش خدا می‌برند. خدا به بندگان از رگ گردن نزدیک‌تر است (سوره ق، آیات ۱۵-۱۶) و نیاز به خبردهنده یا واسطه ندارد. او را نباید همچون پادشاهان بد دانست! انبیا و اولیا به‌عنوان تعلیم‌دهنده و نه شفاعت‌کننده برای ما فرستاده شده‌اند. توسل به این شفیعیان گروهی را به جایی رسانده است که برایشان آثار ربوبیت قایل شدند و آنان را سجده و عبادت کردند. اعتقاد به شفاعت [شرکیه] در عقاید پیش از اسلام و تعالیم کاهنان ریشه دارد، و این معنا در تضاد با دعوت انبیاست؛ و مثل این است که «به طفلی بگویی در مدرسه باید درس بخوانی، ولی اگر هم نخواندی از معلم نترس؛ من می‌آیم و وساطت می‌کنم.»^(۱۸) در واقع، شفاعت بدون عمل به فضیلتی که در توان فرد است و بدون اذن خداوند محال است.

دومین موضوع محوری در اندیشه سنگلجی یعنی اهمیت و جایگاه قرآن موضوع نخستین کتاب او یعنی *کلید فهم قرآن*^(۱۹) است. این کتاب نه تفسیر قرآن که مقدمه‌ای تحلیلی بر شناخت قرآن است که به گفته نویسنده برای تصحیح برخی اشتباهات نوشته شده است. سنگلجی در مقدمه آورده که از طریق انس دایم با قرآن خداوند فهم قرآن را به او عطا کرده است.

در آغاز کتاب، سنگلجی نظریه رایج دایر بر تحریف قرآن به دست اهل سنت را رد می‌کند، با این استدلال که مصحف عثمان را امام علی و بزرگان شیعه پذیرفته‌اند. کسانی که در اصالت قرآن تردید می‌کنند بذر نفاق را در امت اسلام می‌پروراندند.^(۲۰) سنگلجی سپس این اصل را مطرح می‌کند که قرآن - که برای هدایت بشر نازل شده است - کتابی قابل فهم است. وی استدلال گروهی را که می‌گویند اگر انسان قرآن را به‌طور کامل می‌فهمید دیگر قرآن منزلتی نداشت، بی‌وجه می‌داند. فهم قرآن مبتنی بر شناخت اسباب نزول و احوال عرب زمان پیامبر است. آنچه نیاز داریم بدانیم در خود قرآن به‌وضوح بیان شده است. اما منظور از آن مسلماً علوم طبیعی نظیر میکروب‌شناسی یا ستاره‌شناسی نیست، بلکه مبانی اخلاق و ایمان و اعتقاد دینی است. او می‌نویسد:

قرآن انسان درست می‌کند. غرض از قرآن این است که مردم را به رشد حقیقی برساند، وقتی رشید شدند هر کاری کنند صحیح و هر علمی بیاموزند پسندیده است.^(۲۱)

سنگلجی سپس تلقی‌اش از ظاهر و باطن قرآن را توضیح می‌دهد. به‌گفته سنگلجی، مراد از باطن قرآن چیزی نیست که باطنیه می‌گویند که «خلاف عقل و منطق و حقیقت، و کفر و ضلالت است»،^(۲۲) بلکه «مقصد و مراد قرآن» است که با زدودن معانی تحمیل‌شده به قرآن که از تمایلات شخصی نشأت می‌گیرد به دست می‌آید. دست‌آخر اینکه هر فردی با اجتهاد خود می‌تواند به فهم قرآن بپردازد، زیرا باید حکم خدا را بفهمد و در زندگی‌اش به کار بندد. تقلید عیبی است که باید از میان برود.

به‌نوشته سنگلجی، سه اصل اساسی در قرآن از این قرارند: توحید، راه رسیدن به خدا، و معاد. در قرآن همچنین از احوال انبیا و اولیا و مؤمنان و نیز کسانی که از خدا روی گردانده‌اند (نظیر فرعون، قارون و قوم لوط)، و نیز مسائلی درباره اخلاق و فقه همچون خوردنی‌ها، ازدواج و طلاق، و سیاست و نظایر اینها که برای اصلاح کار مؤمنان لازم است سخن گفته شده است.

به نظر سنگلجی، قرآن اولاً و بالذات متوجه توده و اصلاح عوام بوده است، و وقتی توده صالح شد رجال و علما و اشراف برآمده از این توده نیز صالح خواهند بود. سنگلجی می‌گوید که فیلسوفان عکس این فکر می‌کنند: تعلیم و تربیت آنان منحصر به طبقه نخبه جامعه است و معتقدند که در نتیجه این کار توده نیز پیشرفت خواهد کرد.

قرآن، به‌گفته سنگلجی، راهنمایی برای فهم حقیقت اشیا و تفکر در امور است. قرآن مخالف تنبلی و کنار گذاشتن عقل است و در نتیجه با تقلید یعنی تکرار اندیشه‌ها و کارهای گذشتگان مخالفت می‌کند. به‌گفته او، قرآن غذای معرفت و بینش است، درحالی‌که کاهنان و خشک‌دینان مردم را از علم منع کرده‌اند و آن را پلید دانسته‌اند. حتی مولوی در شعری جاهل و بلاهت را ستوده است؛^(۲۳) مردان بزرگ اشتباهات بزرگ می‌کنند، و به همین دلیل است که ما نیاز به افراد معصوم داریم. درباره «متفقه»

جامد» می‌گوید که آنان مسلمانان را از علوم نظری و فلسفی و طبیعی بازداشتند؛ و مسلمانان را از قافله ترقی عقب نگاه داشتند.^(۲۴)

به‌نوشته سنگلجی، تقلید از موانع تعقل است.^(۲۵) انسان به‌طورطبیعی تمایل به تقلید دارد، چنانکه پسر از پدر تقلید می‌کند و پدر دوست دارد که پسر کارهای او را تکرار کند. سنت‌ها و عادت‌ها نزد مردم مقدس است، درحالی‌که نباید چنین باشد. تقلید را باید کنار گذاشت؛ در دوره پیری ذهن چابکی جوانی را از دست می‌دهد و خسته می‌شود، و در نتیجه به تقلید می‌گراید و توجیهاتی برای این رفتار می‌تراشد. انزوا نیز موجب می‌شود که شخص کمتر در معرض تغییر قرار بگیرد. همه عوامل، در کنار «هوا و هوس»، مانع آزادی اندیشه‌اند. اسلام ما را از اطاعت غیرخدا آزاد می‌کند و همه مردم را برابر می‌داند؛ هیچ کس کامل نیست؛ و بنابراین، از هیچ کس نباید به‌عنوان الگو تقلید کرد. قرآن از علم و عالم تمجید می‌کند، برای پرهیز دادن ذهن از تنبلی به مسلمانان دستور می‌دهد تا یکدیگر را در مراسم حج در مکه ملاقات کنند، و از اطاعت پیشینیان و عالمان دین بازمی‌دارد. اما صوفیه در امر تبعیت افراط کرده‌اند و گفته‌اند که مرید در مقابل شیخ باید همچون جسد در برابر مرده‌شوی هیچ اراده‌ای نداشته باشد. هیچ الگوی کاملی در میان بشر وجود ندارد؛ یگانه الگو قرآن است که آزادی را به روح و عقل بشر هدیه می‌کند. فقط کسانی که به نگاه‌داشتن مردم در زندان خرافات علاقه‌مندند، آنان را از استفاده از عقل‌شان بازمی‌دارند.

انکار آموزه رجعت

در نوشته‌های سنگلجی به‌کرآت به مواضع قاطع او درباره معاد برمی‌خوریم. بسیاری از هم‌ردیفان سنگلجی او را به انکار عقیده رجعت می‌شناسند و به همین سبب از او انتقاد می‌کنند. با این حال، او از اینکه عقاید سنتی شیعه را به‌طور علنی و به‌تندی انکار کند پرهیز داشت. انکار آموزه رجعت از جانب سنگلجی در نوشته‌های شاگرد نزدیک او یعنی عبدالوهاب فرید تنکابنی و در دو کتاب *اسلام و رجعت* (۱۳۱۶) و *اسلام چنانکه بود* (۱۳۵۶) بروز و ظهور یافت.^(۲۶)

بنا بر معادشناسی سنتی شیعه، اعتقاد به رستاخیز به‌کرآت در قرآن تأیید شده است و بخشی از عقاید شیعه محسوب می‌شود.^(۲۷) در کلام شیعه از رستاخیز با الفاظ گوناگونی چون بعث، قیامت، معاد، اعاده معدوم، حشر و رجوع یاد شده است. بسیاری از عالمان مسلمان در بحث‌های فلسفی و کلامی در پی توضیح این نکته‌اند که جسم معدوم چگونه پس از جدایی از روح به‌صورت مادی خودش بازمی‌گردد، که در این میان، برخی از حکیمان مسلمان از معاد جسمانی دفاع کرده‌اند.

شیعه بیش از اهل سنت بر اهمیت معاد تأکید دارد. معاد در کنار امامت از اصول مذهب شیعه است و این هم‌نشینی ممکن است با این واقعیت مرتبط باشد که امام غایب به‌یک‌معنا به جهان دیگر تعلق دارد. از دیگر سو، اهل سنت به مشروعیت حکومت جامعه اسلامی توجه بیشتری کرده‌اند. ظهور

مهدی جایگاه مهمی در معادشناسی شیعه دارد، زیرا پیروزی کسانی را که تحت ظلم و ستم بوده‌اند ممکن می‌سازد. شیعیان، با وجود ابهام در برخی متون، عموماً معتقدند که امام غایب پیش از وقوع قیامت بازخواهدگشت. بسیاری از آنان نیز بر این عقیده‌اند که پیش از قیامت انسان‌های خوب و بد رجعت خواهند کرد. شیخ مفید (د. ۴۰۳ق) نوشته است:

امامیه متفق‌اند بر اینکه بسیاری از مردگان قبل از روز قیامت به دنیا بازمی‌گردند، هرچند که درباره معنای رجعت با یکدیگر اختلاف دارند ...

ما معتقدیم که خدا گروهی از مردگان را در صورت پیشین‌شان به این دنیا بازمی‌گرداند، و برخی از آنها را عزیز می‌دارد و برخی را ذلیل می‌دارد و دولت را از اهل باطل به اهل حق و از ظالمان به مظلومان منتقل خواهد کرد. این امر در زمان قیام مهدی آل محمد رخ خواهد داد.^(۲۸)

با این حال، فلاسفه و متصوفه شیعه توجهی به این موضوع نداشته‌اند. مثلاً در گوهر مراد عبدالرزاق لاهیجی ذکری از این موضوع نرفته است.^(۲۹)

سنگلجی در تفسیرش بر آیات قرآن، اگرچه مراقب است تا به‌طور مستقیم از آموزه رجعت صالحان و بدکاران پیش از قیامت انتقاد نکند، اعتقاد واقعی‌اش درباره قیامت را به‌صراحت گفته است. به گفته او، هیچ چیزی تصادفی ایجاد نشده و چون انسان کامل‌ترین موجودات است انتظار می‌رود که کمال اخلاقی و عقلانی‌ای که روح او در زمین کسب می‌کند پس از مرگ و نابودی جسم به شکلی دیگر تداوم یابد. قرآن دلایل متعددی بر بعث عرضه می‌کند. افزون بر این، قرآن در سخن از قیامت و معاد از نابودی جسم و خلق دوباره آن سخن نمی‌گوید بلکه فقط به تغییر شکل اشاره دارد. مرگ صرفاً گذار از دنیایی به دنیای دیگر است. اگر مسلمانان قرآن را خوب بخوانند، دیگر از بحث درباره این قبیل مسائل دست خواهند برداشت. رستاخیز «درجات» مختلفی دارد و می‌تواند انتقال جهان در آخرالزمان باشد؛ رستاخیز هر انسان روز مرگ اوست.

شریعت سنگلجی زمانی که در سخنرانی عمومی در ۱۳۱۳ به‌نحوی جسورانه اعتقاد به رجعت انتقام‌جویانه امام دوازدهم را - به سبب تعارض با عقل - ضداسلامی خواند، به عقیده اساسی معاد اشاره‌ای نکرد؛ او اظهار نظر درباره صحت این عقیده را صرفاً به عقل سلیم واگذار کرد. چنین موضعی را برخی پیشینیان او نیز با احتیاط بیشتری اتخاذ کرده بودند.^(۳۰) در همان سال، شیخ عبدالکریم حائری یزدی، مرجع عالی مقام شیعه در ایران، پای‌بندی سنگلجی به عقاید شیعه را تأیید و تضمین کرد. وی در پاسخ به سؤالی درباره این مسئله فتوای زیر را صادر کرد که در مجله همایون به چاپ رسید:

احقر به واسطه کثرت اخبار اعتقاد به رجعت دارم به نحو اجمال، ولی این مطلب نه از اصول دین و نه مذهب است که اگر فرضاً کسی معتقد به آن نباشد خارج از دین یا مذهب شمرده

شود ... گفتگوی این مطالب به جز تفرقه کلمه مسلمان و ایجاد یک عداوت مضره بین آنها فائده ندارد.^(۳۱)

به‌رغم این حمایت غیرمستقیم، بسیاری از عالمان دینی به‌شدت در برابر سنگلجی واکنش نشان دادند و ضمن تکفیر او، از موضع سنتی شیعه درباره رجعت حمایت کردند. این جدل تا دهه ۱۳۲۰ ادامه داشت.^(۳۲)

سنگلجی اگرچه عالمی تندرو نبود و در حمله به خرافات و آموزه رجعت نیز بدعت‌گذار به‌شمار نمی‌آمد، برای روحانیت شیعه دردسرساز بود. او به شیوه کسروی - که برخی نکاتش کاملاً به گفته‌های او شباهت داشت - مرتب تکرار می‌کرد که خرافات دینی تأثیرات مخرب اجتماعی داشته‌اند و مؤمنان را در عقایدی ضدعقلی محصور کرده‌اند، درحالی‌که همین اعتقادات سبب اصلی اختلاف میان مسلمانان‌اند، و به‌دست منفعت‌طلبانی که از آن سود می‌برده‌اند رواج یافته‌اند. دغدغه او این بود که این قبیل عقاید شیعیان از موانع گفتگو با اهل سنت است. به گفته او، این اعتقادات از تعالیم کاهنان نشأت می‌گیرد که برای کسب شأن و اعتبار نزد مردم چنین جایگاهی را برای خودشان قایل شدند.^(۳۳) تأثیر تعالیم ادیان دیگر به‌ویژه یهود نیز اسلام را از توحید حقیقی منحرف کرده است.^(۳۴)

نکوهش اعمال خرافی

هدف سنگلجی از گرایش به باورهای و هابی‌ان در آیین‌های خاکسپاری و زیارت قبور مخالفت با همه اعمال نادرست دینی بود که بی‌جهت به زندگی مؤمنان راه یافته بود و مانع سازگاری مقتضیات زندگی مدرن با سنت در جامعه متمدن می‌شد. حکایت زیر نگاه کلی و برنامه فکری او را به‌خوبی نشان می‌دهد. سنگلجی روزی سربازی را در مسجدی می‌بیند که جدا از جماعت گوشه‌ای ایستاده است و نماز نمی‌خواند. وقتی علت را جویا می‌شود، سرباز به پوتین‌های چرمی بلندش اشاره می‌کند و توضیح می‌دهد که کندن این پوتین‌ها برای وضو گرفتن دشوار است. این عالم دینی به او می‌گوید که «نگذار این موضوع مانع نماز خواندن تو شود؛ در مواردی مسح کشیدن از روی کفش یا پوتین مجاز است.» این موضع سهل‌گیرانه در تقابل با حکم رساله‌های توضیح‌المسائل در این باره (که می‌گویند وضو حتماً باید روی پوست بدن انجام شود) موجب آزار علما می‌شد. اما سنگلجی در پاسخ به آنان گفت که «شما دوست ندارید که من به سربازی اجازه دهم که با پوتین‌هایش نماز بخواند، اما دوست دارید که زیر این پوتین‌ها له شوید.»

سنگلجی به‌طورویژه دشمن خرافات بود. به گفته او، باید از دو اعتقاد خطرناک حذر کرد: نخست اینکه اسباب عالم مادی خودکفاست و جایی برای اراده الهی نیست؛ و دیگر اینکه در عالم مادی چیزی (مثلاً سنگ عقیق یا نعل اسب) به‌طرز جادویی بر چیز دیگری (مثلاً سرنوشت انسان) تأثیرگذار است. او برای مسئله زیارت قبور نیز تابع همین منطق بود: باید از اعمال خرافی نظیر ادعیه در مزارها،

و ساختن بناهای یادبود برای مقبره‌ها و مرمت قبور پرهیز کرد. البته در زیارت قبور پیامبر و ائمه تذکر و تدبر در سیره صاحب قبر را پسندیده می‌دانست.^(۳۵)

اسلام دین عقل و منطق و فطرت بود، اسلام دین توحید و یکتاپرستی و برانداختن بتها بود؛ اسلام دین صبر و شجاعت بود، اسلام دین علم و عمل صالح بود، اسلام شریعت انسانیت بود، اسلام به بشر مزیت نفس و علم و عقل داد. اسلام بشر را از رقیبت کاهنان نجات داد. اسلام قائل به واسطه میان خلق و خالق نبود. اسلام قبرپرستی و سنگپرستی و عبادت غیرخدا را ملغی کرد. وقتی که شخص مسلمان می‌شد و هر فرد پناه به قرآن می‌آورد دیگر احتیاج به واسطه میان خود و خدا نداشت. اسلام تقلید کورکورانه را حرام کرد. اسلام عمل به ظن را نهی فرمود.^(۳۶)

جمله اخیر نشان‌دهنده مخالفت سنگلجی با اصل تقلید است که بیشتر امامیه آن را پذیرفته‌اند. سنگلجی شیعیان را به احیای روح اصیل اسلام و ترک اعمال خرافی‌ای ترغیب می‌کرد که عمده آنها را ساخته دوره صفویه می‌دانست.^(۳۷)

سنگلجی اگرچه در زمره علمای دین بود، با هم‌قطاراناش تفاوت داشت؛ اصلاحات موردنظر سنگلجی تهدیدی برای جایگاه و منزلت آنان در میان مردم به شمار می‌آمد. اگرچه او پرورش‌یافته سنت روحانیت بود، به دنیای مدرن نگاهی مثبت داشت، و با اینکه چیز زیادی از آن نمی‌دانست، به قدرت نفوذ آن واقف بود. هدف او بیش و پیش از هر چیز حفظ ارزش‌های بنیادین قرآن بود، اما نیک می‌دانست که این ارزش‌ها تنها زمانی تحقق خواهند یافت که از حصار آهنین سنت‌های متأخر روحانیت خلاصی یابند. از منظر او، اسلام نباید از دنیای جدید کناره بگیرد و به زهد و انزواطلبی پناه ببرد، و نباید هویت خویش را از دست بدهد. سطرهای زیر از فرید تنکابنی تصویری گویا از موضع سنگلجی به دست می‌دهد:

جمعی از مفاد حدیث «الدنيا سجن المؤمن» سوء استفاده کرده و دنیا را زندان مؤمن می‌پندارند ... این نادانان هم خود را مسلمان می‌دانند. حتی بعضی از دعوات دین - آنانکه فهم حقایق دین را مخصوص به خود می‌دانند - دسته‌ای اسلام را منافی با ترقی و تمدن، سعی و کوشش و مخالف با جمیع شئون حیات اجتماعی انسان معرفی می‌نمایند و رسماً آن را یک آئین رهبانیت و فلسفه ریاضت طلب نمودار می‌کنند و به نام آن همواره توده را به تنبلی، کسالت، کثافت، فقر و خمودی و جمودت فکر و زبونی؛ مخصوصاً به غفلت و نادانی خلاصه به هرگونه وسیله بدبختی سوق می‌دهند. خلاصه این آئین پاک را طوری تفسیر کرده‌اند که فقط جمعی مردمان افراطی را می‌توان پیروان آن دانست؛ دسته دیگر که اخیراً پیدا شده و فعلاً رو به فزونی گذارده‌اند و بیش از همه خود را از غرب متأثر نشان داده و پیوسته سنگ آن را به سینه می‌زنند

آن را موافق با جمیع شئون تمدن دروغی غرب می‌داند و همواره در صددند مقررات متین وی را با نظریات هر نادانی که از آن سرزمین برمی‌خیزد مطابقت نماید.^(۳۸)

خاتمه

واکنش سنگلجی به تجددگرایی و جمود علمای سنتی را نباید پدیده‌ای اتفاقی دانست. سنگلجی مدتی در عراق زیست و به حجاز سفر کرد و در آنجا با نوشته‌های عالمان معاصر عرب آشنا شد. در آثار سنگلجی نشانه‌هایی از تأثیرپذیری عمیق از جنبش وهابیت — که در آن دوره در اوج شکوفایی بود (ابن سعود در ۱۹۲۴ مکه را تصرف کرد) — دیده می‌شود. به‌رغم ماهیت ضدشعیعی عقیده وهابیت (از جمله مخالفت با زیارت و شفاعت، و نیز حمله به کربلا در ۱۸۰۲ و تخریب قبرستان بقیع در ۱۹۲۴)، این عقیده متعصبانه حنبلی و بنیادگرایی آن و نیز مخالفت آن با تقلید برای سنگلجی خوشایند بود. سنگلجی بی‌شک کتاب‌های ابن تیمیه (د. ۷۲۸ق) و ابن قیم جوزیه (د. ۷۵۱ق) را به دقت خوانده بود.

در همان دوره، این جریان فکری همچنین بر محمد رشیدرضا (د. ۱۹۳۵)، اندیشمند اهل سنت که اندیشه‌هایش بی‌شبهت به سنگلجی نیست، تأثیر گذاشته بود. رشیدرضا، که به فرقه صوفی نقشبندیه منتسب بود و بعدها به رد آن پرداخت، در قاهره به تکمیل اثر تفسیری شیخ محمد عبده (د. ۱۹۰۵)^(۳۹) عالم تجددگرای مصری با سمت‌وسویی بنیادگرایانه‌تر پرداخت. به‌نظر رشیدرضا، تنها بازگشت به اسلام سلف می‌توانست وضع حکومت‌های روبه‌زوال کشورهای اسلامی را تغییر دهد. آرمان رشیدرضا این بود که مطالبی را که افزوده‌های خیالی و اسطوره‌ای یهودیان مسلمان‌شده می‌دانست از آموزه‌های سنیان و به‌ویژه شیعیان بزدايد و میان این دو مکتب صلح و آشتی برقرار کند. مخاطبان سنگلجی در دوره حیات او محدود بودند. او گفتمان ایدئولوژیک مترقی‌ای را به گروهی از نخبگان جامعه عرضه کرد که از یک سو با سنت اسلامی عجین بودند و از دیگر سو در بند قالب‌های سنتی روحانیت نمی‌گنجیدند. این نکته معنادار است که استاد محمدتقی شریعتی، پدر علی شریعتی، که خود یکی از عوامل اصلاح دین در مشهد بود، در آن دوره با اینکه چیزهایی درباره سنگلجی شنیده بود، حتی یک سطر از آثار او را نخوانده بود.^(۴۰) فرید تنکابنی، که تا زمان وقوع انقلاب اسلامی پیرو اندیشه‌های استادش بود، فعالیت چندانی نداشت؛ او عالمی اصیل و مستقل و در عین حال منزوی بود.

شاید بتوان مشابهت‌هایی میان شریعت سنگلجی و علی شریعتی نشان داد، چنانکه نقد شریعتی بر تشیع «صفوی» یادآور دیدگاه‌های سنگلجی است. اما تا جایی که من می‌دانم، شریعتی هرگز به سنگلجی اشاره نکرده و ممکن است هرگز چیزی درباره او شنیده باشد. به نظر می‌رسد که این دو

ادله‌ای مشابه یا موازی برای اصلاح اسلام اقامه کرده‌اند، اما شریعتی که تحصیلاتش را در دهه ۱۹۶۰ در فرانسه گذرانده بود، زندگی‌اش را وقف امور اجتماعی کرد، درحالی‌که سنگلجی محتاطانه از این کار پرهیز داشت.

عجیب اینکه در اثری جدلی در سال‌های اخیر نام شریعت سنگلجی دوباره مطرح شده است. در کتابی که به‌شدت بر ضد علی شریعتی است و در بهار ۱۳۶۲ منتشر شده است، یکی از ایدئولوگ/مورخ‌های جمهوری اسلامی می‌کوشد تا تحولات «پروتستانتیسم اسلامی» را - که به نظر او به انقلابی‌های ایران سرایت کرده است - ردیابی کند. نویسنده در میان اتهاماتی که وارد می‌کند، سنگلجی را - در کنار احمد کسروی - به اجرای طرحی استعماری برای تخریب اسلام متهم می‌کند.^(۴۱) چنین حمله‌ای به سنگلجی نشان می‌دهد که نهاد روحانیت در دوره حاضر همچنان به نقد عالمی اصلاح‌گرا که چهل سال پیش از دنیا رفته حساس است؛ همچنین این نکته را آشکار می‌کند که ایده اصلاح و احیای اسلام در دوره جدید مسیرهای متعدد و گاه متعارض دارد. به هر روی، آثار سنگلجی به‌کلی فراموش نشده‌اند. کلید فهم قرآن او - که چاپ چهارم آن در ۱۳۴۷ منتشر شده بود - در دوره جمهوری اسلامی تجدید چاپ شد و من نسخه‌ای از آن را در ۱۳۶۱ در یکی از کتاب‌فروشی‌های سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در تهران پیدا کردم.

یادداشت‌ها

۱. برای نمونه بنگرید به:

Shahrough Akhavi, *Religion and Politics in Contemporary Iran: Clergy-State Relations in the Pahlavi period*, Albany: State University of New York Press, 1980;

علی دوانی، نهضت روحانیون ایران، ج ۲، تهران: بنیاد فرهنگی امام رضا، [۱۳۶۰]، ص ۱۰۷-۱۷۰.

۲. [علی‌اکبر] حکمی‌زاده، *اسرار هزارساله*، [تهران]: پیمان، ۱۳۲۲.

۳. برای نمونه بنگرید به: محمدعلی همت‌آبادی، *رساله پاسخ‌نامه اسلامی - رد بر اسرار هزارساله*، [تهران]: علمی، ۱۳۶۴.

۴. روح‌الله خمینی، *کشف الاسرار*، بی‌جا، بی‌تا، ص ۱۳۲. درباره ابوالفضل گلپایگانی بنگرید به:

D. MacEoin, 'From Babism to baha'ism ...', *Religion* 13 (1983), 229ff.

۵. *کشف الاسرار*، ص ۵۵، ۷۷، ۳۳۳.

۶. منابع مورد استفاده برای این بخش از مقاله از این قرارند: ابوالحسن بیگدلی (ویراستار)، *به مناسبت یکمین سال رحلت*

شریعت، *مجموعه‌ای است حاوی اشعار و مقالاتی که دانشمندان ایران در رثای آن مرحوم سروده و یا نوشته‌اند*، ...

[تهران]، ۱۳۲۳ (از این به بعد در این مقاله: یکمین سال...؛ ناشناس، «شرح حال و آثار مرحوم حاج شریعت

سنگلجی»، *مجموعه شاهین*، ۲، تهران ۱۳۲۶، ص ۱۲۰-۱۲۴. همچنین کسانی از سر لطف پذیرفتند تا با من درباره

شریعت سنگلجی گفتگو کنند به‌ویژه دو پسرش و دکتر محمدجواد مشکور، که از آنها سپاسگزارم. تا جایی که می‌دانم،

تنها پژوهش به زبان‌های اروپایی درباره سنگلجی از این قرار است:

Amir Abbas Haydari, "Some Aspects of Islam in Modern Iran with Special Reference to the Work of Sangalajī and Rāshid," unpublished M.A. thesis, Department of Graduate Studies, McGill University, Montreal, August 1954.

۷. مطابق منبعی دیگر، نام «رضاقلی» برای سنگلجی نه به سبب نام پدر بزرگش بلکه برگرفته از نام شیخی است که پدرش مرید او بود.

۸. بنگرید به: محمدحسن شریف‌الدین مشکور، «نام و نسب مرحوم شریعت سنگلجی»، آینه، ۱۲، ص ۱-۳، ۱۳۶۵، ص ۷۳.

۹. همان.

۱۰. بنگرید به:

A. Hairi, *Shi'ism and Constitutionalism in Iran. A Study of the Role Played by the Persian Residents of Iraq in Iranian Politics*, Leiden: Brill, 1977, p. 149.

۱۱. بنگرید به:

A. Hairi, 'Hā'iri, Shaykh 'Abd al-Karīm Yazdī', *EF², Suppl.*; Akhavi, op. cit., pp. 41-42.

بنا بر توصیف محمد شریف‌رازی (گنجینه دانشمندان، ج ۱، تهران: اسلامیه، ۱۳۵۲، ص ۲۹۴)، شیخ عبدالکریم حائری را نزاع‌ها و کشمکش‌های پایان عمرش از پای درآورد.

۱۲. دیوان حافظ، چاپ قزوینی و غنی، ش ۴۲۸.

۱۳. بنگرید به: عبدالوهاب فرید [تنکابنی]، اسلام و رجعت، [تهران]، ۱۳۱۸؛ همو، اسلام چنانکه بود، [بی‌جا]، ۱۳۵۷.

۱۴. بنگرید به: حسین قلی مستعان، «صحبت با دکتر تاگور»، ایران، ش ۳۷۹۸، سال شانزدهم، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۱۱ (نیز در یکمین سال ...، ص کا-کز).

۱۵. شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن، تهران: دانش، چاپ سوم، ۱۳۴۵، ص ۵.

۱۶. برادران لنکرانی به دشمنی با شریعت شهره بودند؛ محمد لنکرانی در برابر نفوذ وهابیت در ایران تلاش می‌کرد (بنگرید به: محمد شریف‌رازی، همان، ج ۴، تهران ۱۳۵۳، ص ۵۴۶. درباره حسین لنکرانی بنگرید به: همو، ج ۷، ص ۲۹، ش ۷).

یکی دیگر از دشمنان شناخته‌شده شریعت حاج میرزا عبدالله واعظ سبوحی بود.

۱۷. توحید عبادات. یکتاپرستی، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۲.

۱۸. همان، ص ۱۳۸.

۱۹. کلید فهم قرآن، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۱ق. در چاپ سوم (۱۳۴۵) «رساله‌ای درباره براهین القرآن» به آن افزوده شده است. من از این دومی نقل قول می‌کنم.

۲۰. درباره این موضوع بنگرید به:

H. Löschner, *Die dogmatischen Grundlagen des šī'itischen Rechts*, Erlangen-Nürnberg, 1971, pp. 70 ff.;

J. Eliash, "The šī'ite Qur'an, a Reconsideration of Goldziher's Interpretation," *Arabica* XVI (1969): 15-24.

۲۱. کلید فهم قرآن، ص ۳۸.

۲۲. همان، ص ۴۴.

۲۳. همان، ص ۱۶۵.

۲۴. همانجا.

۲۵. همان، ص ۱۶۲ به بعد.

۲۶. بنگرید به یادداشت ۱۳.

۲۷. درباره معاد جسمانی در اسلام از جمله بنگرید به:

L. Gardet, *Dieu et la destinée de l'homme*, Paris 1967, pp. 259 ff.

۲۸. مفید، کتاب *اوائیل المقالات*، [بیروت ۱۹۹۳/۱۴۱۴، ص ۴۶، ۷۷-۷۸]. برای پژوهش شیعی جدید حاوی موضع معیار سنتی و شامل ارجاعات متعدد بنگرید به: محمدرضا طبسی نجفی، *الشیعة و الرجعة*، ج ۱، چاپ سوم، نجف ۱۹۶۶/۱۳۸۵؛ ج ۲، چاپ دوم، نجف ۱۹۷۵/۱۳۹۵. (با تشکر از م. اشکوری از کتابخانه مرعشی قم). این اعتقاد آخرالزمانی با بهرام ورجاوند دادگستر آیین زرتشتی قابل مقایسه است.
۲۹. بنگرید به: عبدالرزاق لاهیجی، *گوهر مراد*، چاپ لیتوگراف، ۱۲۷۱ (افست تهران: اسلامیه، ۱۳۷۷)، به ویژه ص ۴۳۰ به بعد درباره معاد.
۳۰. بنگرید به: نشریه ۵ [؟]، که حاوی گزارشی از سخنرانی‌های سال ۱۳۱۴ اوست که از این موضوع سخن گفته است.
۳۱. *همایون*، قم، بهمن ۱۳۱۳، ص ۱. درباره این نشریه بنگرید به یادداشت‌های پیشین.
۳۲. مثلاً بنگرید به: علینقی فیض‌الاسلام اصفهانی، *پاسخ نامه ازگلی*، تهران: کتابخانه ایران، ۱۳۵۳؛ همو، *رهبر گمشدگان*، [تهران]: اسلامیه، ۱۳۵۹. او از سنگلجی نام نبرده اما مطمئناً اشاره‌اش به اوست. او در صفحات ۲۶ و ۱۷۶ به نحوی تمسخرآمیز «دارالتبلیغ اسلامی» سنگلجی را «دار الارتزاق» خوانده است. در جایی نیز سطر به سطر به کتاب *اسلام و رجعت* تنکابنی پاسخ می‌دهد.
۳۳. *توحید عبادات*، ص ۱۳۸.
۳۴. *کلید فهم*، ص ۹۱؛ *فرید، اسلام و رجعت*، ص ۷۹ به بعد؛ همو، *اسلام چنانکه بود*، ص ۴ به بعد. نزاع میان اسلام پاک اولیه با اسلام ناخالص نودینان یهودی موضوع جدلی رایجی در میان سلفیه است. بنگرید به:
- A. Hourani, *Arabic Thought in the Liberal Age, 1798-1939*, London-Oxford-New York: Oxford University Press, 1970, p. 231; J. Jomier, *Le commentaire coranique du Manār. Tendances modernes de l'exégèse coranique en Egypte*, Paris: Maisonneuve 1954; G. Vajda, "Isrā'iliyyāt," *EI²*, s. v.
۳۵. *توحید عبادات*، ص ۱۵۵-۱۵۶.
۳۶. همو، ص ۱۶۹.
۳۷. همو، ص ۱۷۱.
۳۸. *اسلام و رجعت*، ص ۲۰.
۳۹. برای مقایسه سنگلجی و عبده بنگرید به: علی جواهرالکلام، *یکمین سال...*، ص ۹۱. فرید از عبده و رشیدرضا زیاد نقل قول می‌کند.
۴۰. مصاحبه در مشهد، در اردیبهشت [یا خرداد] ۱۳۶۰.
۴۱. علی ابوالحسنی منذر، *شهید مطهری افشاگر توطئه تأویل ظاهر دیانت به باطن الحاد و مادیت به ضمیمه نقدی از استاد شهید بر اسلام‌شناسی دکتر شریعتی*، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲، ص ۳۶، ۴۲، ۳۰۲، ۳۰۵ و به ویژه ص ۱۷۰ به بعد.